

وقتی کیفم روی میز پیدا کردم گوشیمو توش پیدا کردم دیدم که شاهو با دوستم تماس گرفته دوباره شمارشو گرفتم و اون با نگرانی بهم گفت - مونس حالت خوبه دوس پسر ت بهم زنگ زدگفت که پیشش میمونی گفت که به مادرت خبر بدم وای اونا خیلی ناراحت شدن گفتن هرچقدر بهت زنگ میزنن جواب نمیده...

باید هرکاری میکردم باید به بهانه جور میکردم ازش تشکر کردم به خاطر اینکه کمک کرده و وقتی اومد با هم سوار ماشین شدیم توی سکوت به سمت خونه ما رفتیم احساس میکردم اون همه عشقی که به شاهو داشتم الان روی هواست

نمیدونستم دوستش دارم یا نه ترس تمام وجودم را گرفته بود به جز پدر و مادرم به هیچ چیز نمیتونستم فکر کنم من دیگه دختر نبودم من دیگه اون دختر خوب و چشم و گوش بسته پدر و مادرمون وقتی از ماشین پیاده شدم با صدای شاهو دوباره خم شدم و نگاهی توی ماشین انداختم

- به زنگ میزنم همه چیزو مادر کن به پدر و مادرت بگو دوستات خیلی بهت خوش گذشته که نتونستی بیایی

حرفش بهش نزدم ازش فاصله گرفتم و کوچه ای که همیشه دلم میخواست زودتر از تموم بشه تا به خونمون برسم امروز میخواستم خیلی طولانی باشه میترسید از رفتن به خونه...

بلاخره وقتی کلید توی در انداختم و وارد شدم نفس عمیقی کشیدم و سعی کردم مثل همیشه رفتار کنم تا کسی بهم شک نکنه

اولین نفر مادرم بود که با اون صورت عصبانی جلوی در ایستاده بود و به من نگاه میکرد

و من شرمنده خجالت‌زده سرمو پایین انداختم از من دلگیر بود

بهش حق میدادم از من همچین انتظاری نداشت

اما اشتباهی بود که کرده بودم و الان باید فقط پنهانش می‌کردم تا بیشتر از این مایه سرافکنندگی و شرمندگی خانواده‌ام نباشم

سعی کردم لبخند بزنم هرچند مصنوعی هرچند دروغکی اما برای دل خانواده‌ام باید فیلم بازی می‌کردم و درد و ترسی که توی وجودم بود و پنهان می‌کردم.

سلام که دادم مادرم عصبی رو بهم توپید

_ معلوم هست کجایی قرار بود ساعت ۱۱ شب خونه باشی و تو کل شب و اون بیرون گذروندی...

چه خبر بود اونجا که نمی‌تونستی تلفن تو جواب بدی نمیتونستی یه خبر بدی که دوستت باید زنگ میزد؟

ترسیده آب دهنمو پایین فرستادم کمی این پا و اون پا کردم و گفتم

من حالم خوبه ببین برگشتم خونه خواهش می‌کنم راجع به دیشب حرف نزنیم

مادر اما عصبانی تر از قبل صداشو بلند کرد و گفت

_چی داری میگی یعنی چی که راجع به دیشب حرف نزنیم

پدرم از آشپزخونه بیرون اومد سر کار نرفته بود مطمئنم به خاطر نگرانی من توی

خونه مونده بود تا بفهمه من چرا دیشب خونه نیومدم

دست پدرم که روی شونه مادرم نشست مادرم دیگه سکوت کرد پدرم بهم نزدیکتر

شد درست روبروی من ایستاد و گفت

_ تو به من قول دادی شب ساعت ۱۱ نشده خونه باشی و الان دختر من دختری که بهش اعتماد داشتم دختری که هرگز روی حرف پدر و مادرش حرفی نمی زد کاری کرده که بهش بی اعتماد بشم

دلیل قانع کننده‌ای به خاطر غیبت دیشبت داری جز اینکه بهم بگی اونجا خیلی بهت خوش میگذشته!

هر چقدر خوب و خوشگذرونده باشب تو میتونستی حداقل تلفن تو جواب بدی مگه نه ؟

گوشه ی مانتوم توی مشتم داشتم فشار می دادم نمی دونستم باید چی بگم اما جرقه ای توی سرم زده شد توی یه تصمیم آنی باصدای پایینی گفتم

من فقط نمیخواستم نگرانتون کنم دیشب اونجا بعد خوردن اون همه هله هوله حالم بد شد

منو به بیمارستان بردن برای همین نمیتونستم گوشیمو جواب بدم دوستم بهتون زنگ زده من مجبور شدم دیشب توی بیمارستان بمونم که معده و شستشو بدن ...
من هیچ وقت روی حرف شما حرف نمیزنم دیشب مجبور شدم بخدا...

با این حرفی که زده بودم این بهانه ای که آورده بودم دیگه نگاهشون تغییر کرده بود
دیگه عصبانی نبودن الان فقط نگران بودن

مادرم ترسیده به سمتم اومد دستشو روی صورتم گذاشت و گفت

_ الان خوبی بهتری چرا به خودمون نگفتی میومدیم پیشت.

دست مادرم گرفتم و گفتم

خوبم به خدا حالم خوبه نگران نباش بهترم فقط نمیخواستم نگران‌تون کنم گفتم وقتی برگردم خونه میبینی سلامتیم حالم خوبه دیگه نگران نمیشی

پدر دستی روی صورتش کشید و گفت _دختر من این چه کاریه که می کنی وقتی حالت خوب نیست وقتی مریضی باید خانواده ات کنارت باشن نه که ازشون دور بشی حتی برادرات نگران‌ت بودن کل شب و بیدار موندیم فکرو خیال کردیم

خودمو توی بغل پدرم انداختم و با صدای بلند شروع کردم به گریه کردن نمیخواستم آزارشون بدم نمی خواستم بهشون دروغ بگم اما چاره‌ای جز این کار برای من نمونده بود.

الان باید چی می گفتم؟

میگفتم با دوست پسرم به پارتی رفته بودم و شب تا صبح تو بغل اون خوابیدم و دیگه اون دختری که از این در بیرون رفت نیستم همیشه ...

شرمنده بودم خجالت زده بودم اما چاره ای جز کتمان و دروغ پنهان کاری نداشتم وقتی خیالشون راحت کردم که الان حالم خوبه و نباید نگرانم باشن خودمو به اتاقم رساندم در قفل کردم و گوشه اتاق نشستم زانوهایم بغل کردم و بی صدا شروع کردم به گریه کردن

کاربر گرامی جهت اطلاع از زمان پارت بعدی این رمان و دسترسی راحت تر به

پارت های جدید لطفا در کانال و پیج اینستاگرام ما عضو شوید :

جهت عضویت در کانال تلگرامی و اینستاگرامی ما روی عکس زیر کلیک کنید

(برای عضوین در کانال تلگرامی فیلتر شکن را روشن کنید سپس کلیک کنید)

عضویت در کانال تلگرامی رمان پلاس

اطلاع از زمان دقیق آپدیت ها / دسترسی سریعتر به پارت های جدید / اخبار سایت و..



عضویت در پیج اینستاگرام فایل استار

اطلاع از تیزر رمان های برتر / اخبار دنیای رمان / دسترسی به نویسنده رمان ها



